

## موافقت‌ها و مخالفت‌ها از حضور آقای دکتر عبدالکریمی در دانشگاه

شماره پرسش: ۳۱۷۸۲

تاریخ ارسال پرسش: ۱۴۰۰/۷/۱۲ ۰۳:۵۵:۳۹

### متن پرسش

با سلام به استاد عزیز: حتماً در جریان هستید که در هفته‌های اخیر اعلام شد دانشگاه آزاد آقای دکتر بیژن عبدالکریمی را اخراج کردند و البته بعداً آن حکم را به یک معنا لغو نمودند ولی عده‌ای از اساتید دانشگاه به آن اخراج اعتراض کردند. با توجه به این‌که بنده از سالها قبل در جریان مخالفت شما با نظرات آقای عبدالکریمی بودم، خواستم بدانم نظرتان در مورد اخراج ایشان از دانشگاه آزاد چیست؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ابتدا باید عرض کنم بنده نیز با اخراج ایشان از دانشگاه مخالف هستم و معتقدم به جای اخراج، باید سخنان ایشان نقد و بررسی شود زیرا نه نفی مطلق چاره‌ساز است و نه ارادت مطلق. و در همین رابطه از برنامه زاویه شبکه چهار تلویزیون گله‌مند هستم که چرا در بررسی موضوع اخراج آقای دکتر عبدالکریمی تنها دو نفر از مخالفان اخراج را دعوت کردند یعنی آقای دکتر سید جواد میری و آقای دکتر احمد راهدار. در حالی‌که انصاف آن بود از کسانی که تصمیم به اخراج ایشان گرفته‌اند نیز دعوت شود تا آن‌ها نیز دلایل اخراج را مطرح کنند که البته با سوابق فکری که بنده از آقای عبدالکریمی دارم، اخراج‌کنندگان نیز دلایل و سخنانی داشتند و این موجب می‌شد تا نقد دعوت شده‌ها به اخراج آقای عبدالکریمی در خلأ انجام نشود.

در این‌که آقای دکتر عبدالکریمی فردی دغدغه‌مند و عاطفی هستند، بحثی نیست. حتی ایشان در رحلت فرزند بنده تلاش کردند با بنده تماس بگیرند و تسلیت بگویند و از این جهت لطف کردند. پس انتقاد بنده از ایشان یک امر شخصی نیست، بلکه تفاوت در نگاه به تاریخی است که ما در آن قرار داریم، بدون هرگونه کینه‌ورزی و یا این‌که معتقد باشم نظام باید در نفی امثال ایشان عمل کند. حتماً می‌دانید که ایشان از سال‌های قبل، اصل انقلاب اسلامی را بسط مدرنیته و نیهیلیسم می‌دانند و در ابتدای سال ۹۸ می‌فرمایند: «انقلابیون باید مؤلفه‌های بنیادهای جهان کنونی را به رسمیت بشناسند و صرف تکیه بر ارزش‌های معنوی کافی نیست چنانچه در مسئله حجاب و نابودی اسرائیل شکست خوردیم.» - فعلاً بحث در نقد این سخن نیست، بحث در آن است که گویا از نظر ایشان به رسمیت نشناختن اسرائیل، به رسمیت نشناختن بنیادهای جهان کنونی است-

ایشان معتقدند: حکومت دینی امری است پارادوکسیکال و خود متضاد، زیرا حکومت مربوط به مناسبات اجتماعی است و دین، رابطه‌اش با افراد است. - آیا از نظر آقای دکتر عبدالکریمی این‌همه

دلایل قرآنی که حضرت امام در رابطه با اجتماعی بودن دین مطرح می‌کنند و می‌فرمایند: «والله، همه اسلام سیاست است» بی‌معنا است؟-

آقای دکتر عبدالکریمی معتقدند تعبیر انقلاب اسلامی ایران، یک برساخت تاریخی است و تفسیر جریان حاکم است که به جنبش مردم ایران عنوان «انقلاب اسلامی» دادند. - آیا از نظر آقای دکتر عبدالکریمی شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» که از اولین شعارهای انقلابیون بود، برساخته جریان حاکم است؟-

آقای دکتر عبدالکریمی در توصیه به جریان‌های برانداز می‌فرمایند دیدید که در بهمن ۵۷ هم کاری نشد. بنابراین اگر باز بخواهید انقلابی صورت دهید هیچ نتیجه‌ای نخواهید گرفت - آیا آقای دکتر عبدالکریمی برای چنین توصیه‌ای به جریان‌های برانداز حقیقتاً معتقدند در انقلاب اسلامی هیچ کاری نشد؟ و آن تعبیری را به کار بردند که البته بنده به خود اجازه نمی‌دهم از آن واژه استفاده کنم-

تعجب بنده از فرمایشات جناب آقای سید جواد میری در برنامه «زاویه» است، ایشان طوری صحبت کردند که گویا همه انتقادهای‌شان به آقای دکتر عبدالکریمی را از یاد برده بودند. در حالی که خود ایشان در جلسه رونمایی از کتاب «پرسش از امکان امر دینی» می‌فرمایند:

«در روایت عبدالکریمی اشکالات بنیادینی به چشم می‌آید که یکی از آن‌ها مترادف‌پنداشتن امر عرفی و امر سکولار است و دیگری عدم تمایز بین سنت عبری-یهودی و اسلامی-شیعی، و سر آخر التفات نکردن به میدان معنایی قرآن با عطف به مفاهیمی چون غیب و شهادت و در عوض، تأکیدکردن بر مفاهیمی همچون قدسی و سکولار که از مفهوم‌های محوری در سنت مسیحی هستند تا مبتنی بر بینش قرآنی».

و یا جناب آقای دکتر قاسم پورحسن با این‌که مخالف اخراج آقای دکتر عبدالکریمی هستند، در نقد نظریات ایشان می‌فرمایند:

«این‌که فقه یا شریعت را به سبب تکلیفی و اجتماعی بودن و این‌که انسان‌ها با آن نسبت عملی دارند، سکولار بنامیم و تمام دین را تجربه درونی فرد، بدون پیوند با بنیان‌های حقیقی دین ترسیم کنیم؛ حکایت از آن دارد که نه می‌دانیم شریعت چیست و نه التفاتی به گوهر دین داریم. این کژتابی‌ها در «فهم» سبب شد تا در نیابیم امر دینی چیست. بدون فهم صحیح از دین مدعی می‌شوند در دوره سلطه خرد جدید چیزی به نام دین وجود ندارد و در جوامع امروز انسانی با امر دینی مواجهه نیستیم... ریشه این تحلیل آن است که در درون مطالعات مغرب‌زمین در باب دین به سر می‌بریم.»

جناب آقای دکتر پور فرج در جلسه بررسی سه کتاب مربوط به «تأملاتی بر ساحت قدس، وجود و تاریخ» در رابطه با اندیشه آقای عبدالکریمی می‌فرمایند: آقای عبدالکریمی یک متفکر ناراضی و نگران است و با بحران مخاطب روبه‌رو می‌باشد، زیرا جامعه هدفش معلوم نیست. با خواندن این مطالب - منظور سه کتاب فوق - نه کسی به «دین» می‌پیوندد و نه کسی از آن بُریده می‌شود. مؤمنین برای به دین پیوستن نیاز به چنین نظریاتی ندارند، برای ایمان‌ورزیدن دانستن این نظریات نقشی ندارد. آنچه آقای عبدالکریمی گفته‌اند قدرت آن را ندارد که از یک نظریه فلسفی فراتر رود و به امر قدسی نظر کند. این نظریه امکان آن را ندارد تا از امکانات جان‌دار سنت استفاده کند.

و البته به نظر این حقیر که سال‌های متمادی نگاه آقای دکتر عبدالکریمی را دنبال می‌کردم، نظرات آقای پورفرج نظرات صائبی است و این بدان معنا نیست که فلسفی بودن آقای عبدالکریمی نفی شود.

آقای دکتر عبدالکریمی در بحثی که اخیراً و بعد از مطرح شدن اخراج ایشان با پژوهشگاه «شهید صدر» <https://t.me/bijanabdolkarimi/5753> تحت عنوان «تفکر دینی در تمدن آینده» داشتند، در گفتگویی که با آقای بیگدلی انجام دادند معتقدند ((با انقلاب اسلامی چیز تازه‌ای اتفاق نیفتاده است و جریان‌های انقلابی آخرین پتانسیل‌های سنت تاریخی خود را به صحنه آورده‌اند، نه این‌که انقلاب اسلامی آغاز تاریخ جدیدی باشد.)) تقاضامندم باز به این جمله ایشان دقت بفرمایید که می‌گویند: ((با انقلاب اسلامی چیز تازه‌ای اتفاق نیفتاده است و جریان‌های انقلابی آخرین پتانسیل‌های سنت تاریخی خود را به صحنه آورده‌اند نه این‌که انقلاب اسلامی آغاز تاریخ جدیدی باشد.)) و در مورد رخداد سال‌های اخیر در رابطه با آن را نیز آخرین پتانسیل‌های سنت تاریخی جریان مذهبی می‌دانند که به صحنه آورده‌اند.

می‌گویند جامعه من به جهت گفتمان انقلاب به شدت به دامن غرب پناه برده است.

بنده در مجموعه مناظرات و گفتگوهای ایشان با مخاطبان‌شان، هرگز آنچه که در یک گفتگوی متقابل باید صورت گیرد و طرفین گفتگو هر کدام آینه فهم دیگری باشند؛ ندیدم. ظاهراً برداشت‌های ایشان از نظرات هایدگر آنچنان بر ذهن و روان‌شان سیطره دارد که حالت کلیشه‌ای پیدا کرده و هر چند بعضاً مطالب خوبی از هایدگر را مطرح می‌کنند، ولی طوری آن‌ها را فهمیده‌اند که از ادغام افق‌های فکر که گادامر از هایدگر آموخته است در سخنان‌شان خبری نیست. به نظر می‌آید هیچ برداشتی جز برداشت خودشان از موضوعات را، فکر به حساب نمی‌آورند. و به همین جهت یا در نقد آقای دکتر پورحسن می‌فرمایند آنچه دکتر پورحسن می‌گوید مربوط به دوره تاریخی دیگری است و یا در نقد آقای بیگدلی می‌فرمایند این حرف‌ها داستان آرزومندی است. و این جمله را در مقابل بسیاری از منتقدان‌شان تکرار می‌کنند و یا اگر بگویید ملت ایران با انقلاب اسلامی رسالت تذکر به تاریخ سکولاریته را دارد تا در تاریخ مدرن بازگشت به عهد قدسی پیش آید؛ می‌فرمایند این یک نوع

یهودی‌گری است که خود را ملت برگزیده می‌دانستند.

در سال ۱۳۹۶ که در دانشگاه تبریز بنا بود انقلاب اکتبر روسیه را نقد و بررسی کنند، [۱] ملاحظه می‌کنید ملاک حقیقت یک انقلاب صحیح را انقلاب فرانسه گرفتند [۲] و هر حُسنی که انقلاب بلشویکی داشت را تحت تأثیر انقلاب فرانسه دانستند و هر عیبی که در آن انقلاب بود؛ آن را با انقلاب اسلامی مقایسه می‌کردند و می‌فرمودند مانند انقلاب ما. معتقدند انقلاب اکتبر روسیه بیشتر مبتنی بر ایدئولوژی است و انقلاب اسلامی ابتدا کنش کرده و سپس می‌خواهد ایدئولوژی‌اش را تدوین کند و به گفته ایشان ابتدا منار را دزدیده و به دنبال چاه می‌گردند. می‌فرمایند انقلابیون ایرانی می‌خواهند به نوعی اراده‌گرایی در روزگاری بپردازند که زمانه با آن‌ها یار نیست و می‌فرمایند علت اصلی شکست اصول‌گرایی در انتخابات اخیر □ منظور سال ۹۶- تأکید بر اندیشه‌ها و ایده‌هایی است که تاریخ از آن‌ها حمایت نمی‌کند.

آقای دکتر عبدالکریمی طوری انقلاب اکتبر را با انقلاب اسلامی مقایسه می‌کنند که انقلاب اسلامی در نظر ایشان سراسر خطا و انحراف است و اگر بسیجیان و پاسداران و طلاب جوان را دوست دارند، نه به اعتبار تعلق آن‌ها به انقلاب، بلکه به جهت آن‌ها که از نظر آقای دکتر عبدالکریمی آن‌ها فرزندان ایران‌اند.

حال مقایسه بفرمایید نظر آقای دکتر عبدالکریمی را در رابطه با انقلاب اسلامی و اسلامی بودن آن و نظر آقای دکتر رضا داوری را که آقای دکتر عبدالکریمی خود را شاگرد ایشان می‌دانند.

در نشستی که آقای دکتر رضا داوری در تاریخ پنجشنبه ۲۶ مرداد سال ۱۳۹۶ در خانه مشروطه اصفهان داشتند، از ایشان پرسیدند: «آیا انقلاب اسلامی راهی را برای ما باز کرده است؟ و آیا امکانات تازه‌ای به روی ایران گشوده است؟» ایشان در جواب می‌فرمایند: «چرا در بدیهیات شک می‌کنید؟ مگر می‌توان گفت که حرکت امام خمینی یک گشایش در تاریخ ما نبوده؟ انقلابی رخ داده و عهد دینی تجدید شده است، مهم آن است که ما چطور می‌خواهیم رونده این راه باشیم. اکنون باید گشایش را فهمید و البته به آن دل‌خوش نشد، باید به امکانات و چگونگی این راه دقت کرد. ما قدم به قدم باید آن را بگشاییم.»

آقای دکتر داوری در آخرین کتاب خود یعنی کتاب «اخلاق در زندگی کنونی» [۳] در صفحه ۳۳۹ می‌فرمایند: «در این‌که دین اسلام و رهبری دینی - و نه هیچ نیروی دیگری- می‌توانست چنین نهضتی را به وجود آورد و راه ببرد، به دشواری می‌توان تردید کرد. پس در این‌که انقلاب صفت اسلامی داشت و دارد تردید نباید کرد.» و در صفحه ۳۴۰ همان کتاب می‌فرمایند: «کار بزرگ، یعنی سرنگون کردن نظام سلطنتی، صورت گرفته بود. کار بزرگ دیگر هم، اسلامی کردن کشور بود که با توجه به مسلمان

بودن مردم و حرمتی که روحانیت داشت، مشکل نمی‌نمود.»

آقای دکتر رضا داوری در مورد انقلاب اسلامی می‌گویند: «انقلاب را دنباله تاریخ توسعه‌نیافتگی نمی‌دانستم. انقلاب حادثه‌ای پیش‌بینی نشده بود... احساسم این بود که در تاریخ در حال گشودن است ... اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که انقلاب ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.» [۴] در ادامه می‌گویند: «انقلاب اسلامی حادثه بزرگی است و من همواره در سایه تفکر متفکران بزرگ به این حادثه و تجربه عظیم تاریخی اندیشیده‌ام» [۵] و می‌گویند: «البته معتقدم که انقلاب باید بتواند در اساس جهان کنونی رخنه کند و اساس دیگری بگذارد.» [۶] و در همین رابطه می‌فرمایند: «در هر صورت با نادیده‌گرفتن تجدد هیچ انقلابی صورت نمی‌گیرد. انقلاب بازگشت به گذشته و تجدید رسوم آن نیست. در انقلاب باید از غرب و از میان آن (و نه از کنارش) گذشت. غرب نمی‌گذارد هیچ قدرتی آسوده از کنارش بگذرد. من همچنان به انقلاب وفادارم به شرط این‌که آن را محدود به رعایت بعضی رسوم و ترک بعضی دیگر نکنیم و سودای حل همه مسائل را از طریق اعمال قدرت سیاسی نداشته باشیم.» [۷] و با توجه به این امر می‌فرمایند: «بنده اکنون هم از انقلاب دفاع می‌کنم و همچنان به غرب و تجدد با نظر انتقادی می‌نگرم.» [۸] با توجه به سخنان چنین متفکری می‌توان به معنای «جهان بین دو جهان» فکر کرد، به‌خصوص آن‌جا که می‌فرماید: «انقلاب اسلامی ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.» امری که بنده عنوان آن را حضور بشر آخرالزمانی گذاشته‌ام.

به هر حال بحث در این‌جا نقد افکار آقای دکتر عبدالکریمی نیست که بنده بخواهم بدان ورود کنم. بحث در جایگاه ایشان در دانشگاه است که به نظر بنده ایشان به عنوان شخصیتی نقاد باید در دانشگاه دارای کرسی نقد و نظریه باشند و در جمع اهل نظر، نظرات خود را مطرح نمایند تا نقد و بررسی شود و از این جهت وجود ایشان در کشور و در دانشگاه نیاز است از آن جهت که تضارب آراء موجب رشد فکری جامعه می‌شود. ولی آیا می‌توان روح و روان دانشجویان را در کلاس‌های دانشگاه در اختیار ایشان گذاشت تا انقلاب اسلامی را که یک ملت برای آن فداکاری کرده‌اند و خون داده‌اند؛ این‌چنین زیر سؤال ببرند و دانشجویانی را که باید افسران جنگ نرم در مقابل دشمنان این انقلاب باشند، به افرادی خنثی و بی‌تفاوت تبدیل کنند؟ چیزی که بنده ناظر بوده‌ام که چگونه بعضی از طلاب و دانشجویان در مواجهه با نظرات ایشان گرفتار نوعی پوچی و سرگردانی شده‌اند و از همان‌جا بود که بنده نسبت به افکار ایشان حساس شدم و مطالب ایشان را دنبال کردم. به نظر می‌آید هیچ نظامی چنین اجازه‌ای را نخواهد داد. زیرا با محوریت انقلاب اسلامی بر عامل بقاء و انسجام ملت تأکید کرده‌ایم. بنده منکر مسلمانی و دلسوزی ایشان نیستم، ولی همچنان که خودشان می‌فرمایند دین را امری فردی می‌دانند و این‌جا است که موضوع حق و باطل بودن جریان‌ها در گفتار ایشان به‌کلی مورد

غفلت است.

در سخنرانی اخیرشان تحت عنوان «تفکر دینی در تمدن آینده» از آقای مصطفی تاجزاده تجلیل می‌کنند که البته عیبی بر این کار نیست. ولی آیا ایشان از جایگاه استاد فلسفه در کنار آقای مصطفی تاجزاده هستند و یا از جایگاه یک کنش‌گر سیاسی با عقاید خاصی که آقای تاجزاده دارند؟ آیا نقد ما به آقای دکتر عبدالکریمی در نسبت ایشان با آقای تاجزاده، نقد به یک استاد دانشگاه است و یا یک کنش‌گر سیاسی؟ بالاخره آقای دکتر عبدالکریمی را یک روشنفکر بدانیم و یا یک استاد فلسفه؟ از آن جهت که خودشان به خوبی می‌دانند جایگاه هر کدام متفاوت است و نگاه پدیدارشناسانه به موضوعات با نگاه روشنفکران، زمین تا آسمان فرق دارد.

با این همه همچنان معتقدم ایشان و امثال ایشان باید در مراکز علمی، کرسی آزاد اندیشی جهت ارائه اندیشه‌های خود داشته باشند و آن اندیشه‌ها در معرض نقد و بررسی قرار گیرد ولی به عنوان استاد با چنین اعتقادی ظلم به دانشجویان می‌باشد به دلایلی که عرض شد. موفق باشید.

---

[۱] - می‌فرمایند: انقلاب فرانسه یک امر تاریخی است و فلسفه بیش از ایدئولوژی در آن نقش دارد و همسو با فرآیندهای تاریخی است و در بستر یک تقدیر تاریخی به اعمال اراده انسان می‌پردازد. همراه با اعمال اراده‌ای که متفکران می‌خواستند به معنای تغییر نظام فئودالی به بورژوازی داشته باشند.

[۲] - <https://t.me/bijanabdolkarimi/1468>

[۳] - انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی- ۱۳۹۹

[۴] - کتاب «آفاق فلسفه در سپهر فرهنگ» مصاحبه «آقای زارع با آقای دکتر دآوری». صفحات ۷۲ و ۷۳

[۵] - همان- ص ۱۰۹

[۶] - همان- ص ۱۴۱

[۷] - همان- ص ۱۴۲

[۸] - همان- ص ۱۴۵

